

تأثیر اندیشه‌های فیلسوف طوس بر ملاصدرا (با تأکید بر دو مسأله علم واجب تعالی و قاعده الواحد)

سید حسن حسینی

استادیار دانشگاه صنعتی شریف

مقدمه

اگر چه خواجه نصیرالدین طوسی را به حوزه‌ای خاص از علوم نمی‌توان منحصر کرد، چه اینکه او جامع جمیع علوم و معارف عصر خود بود، از ریاضی و نجوم و منطق گرفته تا علم سیاست و اخلاق و کلام و الهیات و فلسفه، اما نقش بی‌بدیل او در احیاء مکتب مشایی شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، تأثیر شگرف آراء و اندیشه‌های این دانشمند بزرگ را بر مکاتب فلسفی و کلامی قرون بعدی نشان می‌دهد.^۱

نقش خواجه نصیرالدین طوسی به عنوان احیاء‌گر فلسفه مشایی ابن‌سینا، یعنی مکتب فکری و فیلسوف بزرگی که به نظر مؤلف، بیشترین تأثیر را بر حکیم صدرالمتهلین ملاصدرای شیرازی و حکمت متعالیه او داشته است، ارتباط فلسفی و کلامی این دو حکیم بزرگ ایرانی را نشان می‌دهد. علاوه بر این، صدرالمتهلین از دو جنبه دیگر نیز متأثر از آراء خواجه بوده است. اول تأثیر مستقیم نظرات وی بر ملاصدرا است که این امر در مسائل کلامی و فلسفی، از اهمیت بیشتری برخوردار است، و دوم تأثیر شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا بر ملاصدرا است که بخشی از آن، از طریق شروح و تفاسیر کتب فلسفی شیخ صورت گرفته است. بی‌شک "شرح اشارات" خواجه، یکی از

۱. مراجعه شود به سیدحسین نصر: "فلسفه در ایران باستان" در جاودان خرد، به اهتمام سید حسن حسینی،

انتشارات سروش، ۱۳۸۱، (در حال چاپ)، ۲۰۰-۱۸۳

بزرگ‌ترین آثار فلسفه اسلامی است که به بسیاری از اشکالات و انتقادات فلسفه بوعلی، مخصوصاً مطالب امام فخر رازی پاسخ داده است. هم چنین کتابهایی چون "تجرید الاعتقاد"، "تلخیص المحصل" و برخی آثار دیگر خواجه که از شاهکارهای کلامی و فلسفی است، مورد توجه جدی ملاصدرا بوده، و ارجاعات و استنادات متعدد در کتب مختلف، گواه بر آن است.

لازم به ذکر است که اثرپذیری ملاصدرا از خواجه در برخی مسائل فلسفی و کلامی، به معنای پذیرش و یا انفعال علمی نیست، چه آنکه در بسیاری موارد، این تأثیر همراه با نقد و نقض جدی و یا اصلاح و تکمیل نظرات است،^۲ چنانچه در مورد تأثیر ملاصدرا از شیخ الرئیس ابن سینا نیز چنین است. بنابراین مراد از اثرپذیری در این مقاله، با معنای رایج آن از قبیل اقتباس و یا پذیرش متفاوت است.

اگر چه مباحث گسترده‌ای در تطبیق و مقایسه آراء این دو حکیم بزرگ وجود دارد، اما دو مسأله فلسفی کلامی علم واجب تعالی، و قاعده "الواحد"، از اهمیت بیشتری برخوردار است. چرا که اولاً این دو مسأله از جمله مباحث مهمی در فلسفه و کلام است که نظرات متنوع و متعارضی درباره آن وجود دارد، و ثانیاً هر دو حکیم، خواجه و ملاصدرا به این دو موضوع توجهی شایان نموده‌اند، و ثالثاً علیرغم تأثیر ملاصدرا از خواجه، اختلافات زیادی نیز در حل این دو مسأله مهم فلسفی کلامی بین این دو فیلسوف وجود دارد. بدین جهات، این دو موضوع به عنوان نمونه‌ای کامل از آنچه در این مقاله "تأثیر" گفته می‌شود، انتخاب شده است، و الا مباحث تطبیقی مهم دیگری نیز وجود دارد که امید است در آینده بتوان تأملاتی چند در آن باره نگاشت.^۳

۲. ملاصدرا از القابی چون افضل متأخرین، علامه، و محقق فاضل در تمجید از خواجه نصیرالدین طوسی استفاده کرده است.

۳. برای مثال یکی از مسائل مهم کلامی، معاد جسمانی است، موضوعی که ملاصدرا به تفصیل درباره آن بحث کرده است، و خواجه نیز با مبنای کلامی خود و با روشهای منقول و معقول بدان اصل توجه کرده است. اگر چه نحوه طرح این مسأله بین این دو حکیم تفاوت زیادی وجود دارد، چنانچه طرح مسأله معاد جسمانی با ابتناء بر اصول فلسفی از ابتکارات ملاصدرا است، اما نکاتی چند نیز وجود دارد که نشان از توجه ملاصدرا به آراء متکلمین گذشته مخصوصاً خواجه در این زمینه است.

علامه حلّی در شرح دیدگاه خواجه در این خصوص چنین می‌گوید:

"استدل علی ثبوت المعاد الجسمانی بانه امر معلوم بالضرورة من دین النبی - صلی الله علیه و آله - و القرآن دل علیه فی آیات کثیره، مع انه ممکن، فحبیب المصیر الیه و انما قلنا بانه

علم واجب تعالی

بسیاری از مورخان فلسفی معتقدند که فلسفه‌های موسوم به "فلسفه اسلامی"، ماهیتاً نسبت به فلسفه‌های معرفت‌شناسی بیگانه‌اند، و اگر چنانچه مباحثی درباره علم و ادراک مطرح شود، استطرادی و فرعی، و بیشتر با تمرکز بر حل مسأله علم واجب تعالی به عنوان یکی از مسائل مهم الهیات بالمعنی الاخص است. اگر این ادعاه به آن معنا باشد که در فلسفه اسلامی، فلسفه‌های معرفت‌شناسی قسیم فلسفه‌های وجودشناسی نیست، قطعاً قابل تصدیق و تأیید است، اما اگر بدان معنا است که مباحث مربوطه به علم و ادراک و معرفت در فلسفه اسلامی، استطرادی است، شواهد مویدی بر آن نمی‌توان یافت. البته نحوه ورود به مسائل معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، مبتنی بر فلسفه وجودشناسی است، چنانچه ملاصدرا مقوله علم را از عوارض ذاتی وجود به عنوان موضوع علم الهی دانسته است، و در واقع از این طریق، به ابتناء تمامی فلسفه‌های معرفت‌شناسی بر فلسفه‌های وجودشناسی رأی داده است.

"ان من عوارض الموجود بما هو موجود من غیران یحتاج الی ان یصیر نوعاً متخصص الاستعداد طبعیاً او تعلیمیاً هو کونه عالماً او علماً"

→

ممکن، لان المراد من الاعادة جمع الاجزاء المتفرقة، و ذلك جائز الضروره
(علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تعلیق و تصحیح و مقدمه استاد حسن حسن‌زاده آملی،
موسسه النشر الاسلامی، ص ۳۲۰)

ملاصدرا نیز در کلامی، معاد را براساس دیدگاه فوق چنین تبیین می‌کند:
"الحق ان المعاد فی المعاد، هو بعینه بدن الانسان المشخص الذی مات، باجزائه بعینها، یبحث
لو راه احد یقول: انه بعینه هو الذی کان فی الدنیا. و من انکر هذا فقد انکر الشریعة، و من انکر
الشریعة کافر عقلاً و شرعاً و من اقر بعود مثل البدن الاول باجزاء آخر، فقد انکر المعاد حقیقه،
و لزمه انکار شیء من التصوص القرآنیة"

(ملاصدرا. المبدأ و المعاد، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۴۵، ۳۷۶)
همانطور که روشن است، جمع اجزای بدن انسان که صدرالمتألهین بدان تصریح می‌کند، همان معاد جسمانی است که خواجه نیز بدان تصریح کرده است. البته اشکال مهمی در اینجا وجود دارد که آیا معاد جسمانی به معنای جسم مرکب از ماده و صورت است، چنانچه نظر خواجه این بوده است، و یا از آنجا که شیئیت شیء به صورت آن است، معاد جسمانی از نوع مثالی آن است، چنانچه ملاصدرا بدان اشاره دارد؟
برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به محمدرضا حکیمی، معاد جسمانی در حکمت متعالیه، انتشارات دلیل ما،

او معلوماً فالبحث عن العلم و اطرافه و احواله حرّی بان یذکر فی
الفلسفة الاولى التي یبحث فیها عن الاحوال الکلیه العارضه للموجود
بما هو موجود"۴

(از جمله عوارض و صفات ذاتی، موجود مطلق بدون در نظر گرفتن
استعداد طبیعی یا تعلیمی آن، اینست که یا «عالم» یا «علم» و یا «معلوم»
باشد. و این مباحث در فلسفه اولی مورد بررسی قرار می‌گیرد.)

شاید یکی از وجوه اشتراک خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرای شیرازی، توجه
خاص آن دو به مقوله علم و ادراک و تبیین مبانی آن است، به نحوی که حتی در مباحث
این دو حکیم، نظرات جالبی درباره صدق و توجیه معرفت نیز دیده می‌شود. منتها
همانطور که گفته شد، آنچه در کلمات این دو حکیم بزرگ دیده می‌شود، نگرش به
معرفت و علم به عنوان یکی از مسائل فلسفه وجودشناسی است، و نه مسأله‌ای در
موضوعی مستقل از علم الهی.

نکته مهم دیگر توجه به این مسأله است که اگر چه مبانی مطرح شده در مقوله علم و
ادراک، بی‌ارتباط به حل مسأله علم واجب تعالی نیست، اما این نگرش که مباحث
معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، فرع مسأله فوق‌الذکر بوده است، غیر قابل قبول است.
متکلمین و فلاسفه اسلامی، خصوصاً کسانی چون خواجه و یا ملاصدرای که در موضوع
معرفت، عمیق‌تر از دیگران به بحث و تحقیق پرداخته‌اند، در مسأله علم و ادراک، مباحث
مبسوط و مستقل از آنچه در الهیات بالمعنی الاخص آمده‌ست، طرح کرده‌اند.

ملاصدرا، نظریات خواجه نصیرالدین طوسی در باب علم را پیروی و تبعیت از آراء
شیخ اشراق می‌داند.^۵ و همانطور که به نظریه شیخ رئیس در باب علم ایرادات زیادی
وارد می‌کند، عقاید شیخ اشراق و تابعین او را نیز در تبیین علم و کیفیت ادراک ناقص
می‌داند.^۶ این در حالی است که بی‌تردید نظریه اتحاد عقل و عاقل و معقول ملاصدرا،

۴. صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا): اسفار (الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة)، دار احیاء التراث
العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ هـ/المجلد الثالث، ۲۷۸ و هم چنین ملاصدرا: الشواهد الربوبیة فی المناهج
السلوکیة، با تعلیقات سبزواری، تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه دانشگاه
مشهد، ۱۳۴۶، ۱۱-۱۰.

۵. ملاصدرا: اسفار، المجلد السادس، ۲۶۰ و هم چنین ملاصدرا: العرشیه، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی،
تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۱، ۶. ملاصدرا: اسفار، المجلد الثالث، ۲۹۳-۲۹۰.

متأثر از نظرات شیخ اشراق و حتی خواجه بوده است.^۷ علاوه بر این، پاره‌ای ایرادات ملاصدرا بر نظریات گوناگون در آثار خواجه نیز دیده می‌شود،^۸ که البته ملاصدرا بصورت تکمیلی بدان پرداخته است.

از طرف دیگر، در باب "تصدیق" و تفاوت آن با "حکم" و اختلاف و تقارن آن دو مقوله، نظرات مشابهی بین این دو حکیم دیده می‌شود. ملاصدرا معتقد است اگر خواجه در برخی آثار خود، از یگانگی تصدیق و حکم صحبت کرده است، به جهت ملازمت و تقارن وجودی، و نه وحدت و یگانگی آن دو است، چنانچه به کلامی از خواجه استناد می‌کند که در آن، مغایرت بین این دو مقوله به راحتی قابل استنباط است. وی از این طریق، تناقض صوری کلام خواجه را مندفع می‌داند،^۹ و رأی خود را در باب تصدیق و تفاوت آن با حکم، مشابه نظر خواجه می‌داند.^{۱۰}

لازم به ذکر است که مسأله تصدیق و حکم در ادراک، از مسائل مهمی در معرفت‌شناسی است که نگرش یک مکتب و یا فیلسوف را در مبنای صدق و یا توجیه معرفت مشخص می‌سازد، و از این حیث توجه این دو حکیم به این مسأله کم نظیر است. خواجه در پاره‌ای موارد در شرح دیدگاه خود درباره علم، از عناوین "اتحاد" و "وحدت" سخن به میان آورده است، اما روشن است که نظریه فلسفی اتحاد که بعدها توسط ملاصدرا به نقطه درخشان خود نائل گردید، مورد تعرض و انتقاد جدی خواجه

روش کاغذم انانی و مطالعات فقهی

۷. روشن است که آنچه ملاصدرا از "اتحاد عقل و عاقل و معقول" منظور کرده است، با آنچه خواجه از نظریه اتحاد گفته است، اختلاف ماهوی وجود دارد، اما این امر نشان دهنده آن است که نظریه تکمیلی ملاصدرا در باب اتحاد، از عناصر مختلفی نشأت گرفته است، و آراء خواجه و فیلسوفان مشابه وی نیز بی‌تأثیر نبوده است.

رجوع شود به خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیها، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵، المجلد الثاني، ۳۸۲-۳۹۰، ۸. همان منبع،

۹. ملاصدرا: رسائل فلسفی، تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مشهد، ۱۳۵۲، ۳۱۶-۳۱۷

۱۰. البته از یک تفاوت جدی که نشان دهنده آن است که رأی ملاصدرا به شیخ‌الرئیس نزدیک‌تر از رأی او به خواجه است، نباید غافل بود. خواجه در نقد بر تفکیک تألیف بین صور (تصورات) که تصدیق محسوب نمی‌گردد، و صورت تألیف که همانا تصدیق است، معتقد است که بین مجموع تصورات به همراه تألیف آن، و صورت تألیف تفاوتی وجود ندارد، و آن دو در حقیقت یکی است، در حالیکه ملاصدرا به تفکیک آن دو قائل است، و تصدیق واقعی را صورت تألیفی می‌داند، نه تألیف بین صور.

قرار گرفته است. وی نظریه اتحاد را منتسب به قولی از اوایل حکماء می‌داند، و آن را مستلزم محالاتی چند می‌داند، و در نهایت بر نظریه "انطباع" در ادراک اصرار می‌ورزد.^{۱۱} ملاصدرا برای استشهاد نظریه خود حتی به شیخ‌الرئیس نیز توسل جسته است، و کلامی از وی نقل می‌کند که نشان دهنده اعتقاد شیخ به اصل اتحاد در علم است، موضوعی که به سادگی قابل اثبات نیست، و یا حداقل کلمات متعارض فراوانی برای آن وجود دارد. ملاصدرا، اگر چه شیخ‌الرئیس را از اشدّ مصرین به انکار نظریه اتحاد خوانده است، اما معتقد است ابن‌سینا در کتاب المبدأ والمعاد به این اصل اذعان نموده است. ملاصدرا خود در انگیزه طرح چنین بحثی از شیخ اطمینان ندارد، اما می‌گوید چه بسا این اعتقاد از استبصاری از اضافته نور حق از افق ملکوت باشد که بر شیخ نازل شده است.^{۱۲} وی بیان خواجه در توجیه کلمات شیخ در این خصوص را مردود می‌داند، و کتاب مبدأ و معاد را به سبک مکتب مشائین به خصوص فارابی می‌داند،^{۱۳} برخلاف خواجه که معتقد بود برخی نظریات مطرح شده در این کتاب، دیدگاه مشائی شیخ‌الرئیس نبوده است.

۱۱. "فی ان العلم يتوقف على الانطباع ولا بد فيه من الانطباع في المحل المجرد القابل و حلول المشال مغائر و لا يمكن الاتحاد..."

مراجعه شود به علامه حلی: کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۸-۲۲۶

هم چنین برای اطلاع بیشتر از نظرات خواجه مراجعه شود به

خواجه نصیرالدین طوسی: اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۹۴۷، ۱۴-۳

۱۲. ملاصدرا: اسفار، المجلد الثالث، ۳۳۵

۱۳. برخی شارحین آثار شیخ، خصوصاً کسانی که به تأثر عمیق ملاصدرا از شیخ اعتقاد دارند، بر این باورند که شواهد و قرائن زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه شیخ مبنای اتحاد را قبول داشته، اما ایراد اصلی وی بر تفسیر اتحاد به عینیت بوده است. مرحوم علامه طباطبائی از جمله افرادی است که چنین اعتقادی داشته است.

و با این کلام از ملاصدرا قابل توجه است که پس از توضیحات نظریه شیخ در باب علم چنین می‌گوید:

"والمعجب من الشيخ و تحقیقه المقام علی هذا الوجه کیف بالغ فی الرد و الإنکار علی ما ينسب الی فرقیوم من القول باتحاد العاقل بالمعقولات؟

مع ان هذا التحقیق الذی ذکره هیئنا و فی مواضع اخرى مما يقتضی صحة القول بالاتحاد، فان وجود هذه المعقولات لما كان بعینه نفس معقوليتها و يكون اضافتها اليها (تعالی) اضافة بسيطة لا اضافة شیء له و وجود غیرکونه مضافاً فذلک مما یوجب ان لا یصور بین العاقل و مثل هذه المعقولات تغایر فی الوجود، و لا انفصال فضلاً عن امکان المغایرة. فلا بد ان یكون بینهما ضرب من الاتصال و الاتحاد و ان كان فی تعقل هذا الاتصال و کیفیة صعوبة علی غیر المکاشف"

مسأله علم واجب تعالی از جمله پیچیده‌ترین موضوعات فلسفی و کلامی شناخته شده، و آراء متعدد و متعارض فراوانی در مکاتب مختلف، و به خصوص در فلسفه اسلامی مطرح شده است. هر دو حکیم مورد بحث، یعنی خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرای شیرازی در این زمینه به تفصیل به شرح و بسط نظریه خود پرداخته‌اند که البته یکی از دلایل آن، به اعتقادات شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و تأثیر شدید وی بر آن دو باز می‌گردد. به هیچ وجه نمی‌توان به نحوه تعامل ملاصدرا با خواجه در مسأله علم پرداخت، بدون آنکه به نقش شیخ بی‌توجه بود. در حقیقت، توجه به مثلث سه‌گانه آراء ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، و صدرالدین شیرازی، فهم نظریات هر یک را کامل‌تر و بهتر آشکار می‌سازد. لازم به ذکر است که هدف این مقاله، توجه تام به مسأله علم واجب تعالی نیست، بلکه ارائه نکاتی چند در مقایسه نظرات خواجه و ملاصدرا است.

نظرات هر سه حکیم، بدون تردید مبتنی بر دیدگاه آنان درباره علم مطلق است. اگر شیخ‌الرئیس قائل به صور، و خواجه معتقد به علم حضوری، و ملاصدرا قائل به علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است، هر سه گرایش از مبنای مورد نظر آنان درباره علم نشأت گرفته است. البته با این تفاوت که در مورد ملاصدرا، نظریات مطرح شده در باب علم مطلق و علم واجب تعالی، مبنایی کاملاً واحد دارد، اما در بین دو حکیم دیگر، اختلافاتی در دو مسأله مذکور به چشم می‌خورد.

اگر در سیر تاریخی نظرات فوق دقت شود، به تحول و تکامل نظرات ملاصدرا، و هم چنین تأثیر آن دیدگاه از نظرات حکماء سابق، به ویژه شیخ‌الرئیس و شیخ اشراق و خواجه نصیر می‌توان واقف شد. شیخ‌الرئیس در الهیات الشفاء، به تفصیل درباره اعتقاد خود که به نظریه "صور مرتسمه" مشهور شده، سخن گفته و در ذیل مطالب مختلف، به اشکالات و شبهات عمده و قابل طرح بر آن پاسخ گفته است.

حاصل کلام شیخ که موجب پدید آمدن ابداعات جدیدی در این مسأله شد، و تأثیر شگرفی بر متکلمان و فلاسفه بعد از خود گذاشت، به شیوه‌های مختلفی تقریر شده است که مجال بحث آن در این مختصر نیست، اما در عین حال توجه به چند نکته ضروری است.

از نظر شیخ، وجود صور معقوله در ذات باری تعالی نه به منزله لوازم ذات است، و نه

به منزله امور مفارق، و نه چنان است که آن صور در عقل و یا نفس مفارقی حضور داشته باشد، و نه آنکه معلولات حق تعالی محسوب گردد. در حقیقت، تعقل ذاتی واجب تعالی، همانا تعقل صور است. به عبارت دیگر، واجب تعالی این صور را معقوله ایجاد می‌کند، نه اینکه این صور پس از ایجاد، شأنیت معقولیت را داشته باشد. و بین این دو امر تفاوت زیادی وجود دارد. ابن سینا در تبیین این نکته چنین می‌گوید:

” و لا یظن انه لو كانت للمعقولات عنده صور و كثره كانت كثرة الصور التي يعقلها اجزاء لذاته و كيف و هي تكون بعد ذاته لان عقله لذاته ذاته و منها يعقل كل ما بعده فعقله لذاته علة عقله ما بعد ذاته و فعقله ما بعد ذاته معلول عقله لذاته.

على ان المعقولات و الصور اللتي له بعد ذاته انما هي معقولة على نحو المعقولات العقلية لالانفسانية و انما له اليها اضافة المبدأ الذي يكون عنه لافيه...

و تعلم ان العالم الربوبي عظيم جداً و تعلم انه فرق بين ان يفيض عن الشئ صورة من شأنها ان تعقل و ان يفيض عن الشئ صورة معقولة من حيث هي معقولة...^{۱۴}

(چنین گمان نشود که اگر برای واجب صور و کثراتی وجود دارد، آن تکثر صور از اجزاء ذات واجب محسوب می‌گردد، و این امکان‌پذیر نیست چون آن صور نسبت به مرتبه ذات تأخر دارد. چرا که تعقل ذاتی واجب، ذاتی خود او است و از این طریق، تعقل مابعد آن حاصل می‌گردد. بنابراین تعقل ذات خودش، علت تعقل ما بعد از ذاتش است و لذا تعقل مابعد از ذات خود، معلول تعقل خود ذات است.

مضافاً بر اینکه معقولات و صور بعد از ذات، به نحو معقولات عقلی، تعقل می‌گردد نه نفسانی. و اضافه مبدأ متعال به این صور، از نوع اضافه صدور است نه حلولی...

و بدان که عالم ربوبی عظیم است و بدان که فرق است بین اینکه

۱۴. ابن سینا: الشفاء، الهیات، چاپ ابراهیم مذکور، قاهره: ۱۳۸۰ ق، افسست قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴

صورتی از شیئی صادر گردد و قابلیت تعقل در آن باشد، و حالتی که صورت معقوله از حیثی که معقول است، از شیء صادر گردد...

شیخ هم به صعوبت درک این نظریه و هم به اشکالات فراوان مطرح بر آن واقف بوده، و سعی کرده است که در ذیل مطالب گوناگون، به ویژه در کتاب التعلیقات، به پاره‌ای ابهامات پاسخ دهد.

خواجه نصیرالدین طوسی به تبعیت از شیخ اشراق و با پذیرش نظریه علم حضوری اشراقی، در مطالب مفصلی به طرح ایرادات و اشکالات دیدگاه شیخ رئیس پرداخته است.^{۱۵} که از نظر ملاصدرا، حاکی از عدم توجه و دقت لازم در نظرات شیخ رئیس است. اگر چه ملاصدرا در این مباحث نیز از دو طریق تحت تأثیر شدید خواجه بوده است، یکی نظریه علم حضوری اشراقی خواجه و دیگری مطالب مطرح شده در شرح اشارات، اما در عین حال، اکثر اشکالات وارد شده به شیخ رئیس را ناشی از عدم توجه و فهم کافی به این نظریه می‌داند، و تقریباً به تمام اشکالات خواجه بر شیخ پاسخ می‌دهد، و هیچکدام از آنها را وارد نمی‌داند.

اتحاد فاعل و قابل، اتصاف واجب به صفات حقیقی، حلول معلولات متکثر در ذات واجب، و عدم مبانی معلول اول از ذات، از عمده اشکالات خواجه بر نظریه صور مرتسمه شیخ رئیس است.^{۱۶} همانطور که گفته شد، ملاصدرا هیچکدام از این اشکالات را وارد نمی‌داند، و اگر چه خود مبنایی کاملاً متفاوت از ابن سینا دارد، اما از طریق دفع اشکالات خواجه، بر دیدگاه شیخ رئیس اصرار می‌ورزد تا جائیکه حتی فهم آن را محتاج ذوق و اشراق نیز می‌داند.

۱۵. مسأله علم واجب تنها موضوعی است که برای خواجه آن قدر اهمیت دارد که اگر چه در شرح اشارات، خود را متعهد شرح دانسته، و نه نقد و نقض، اما در این مسأله به طرح ایرادات نظریه شیخ رئیس ابن سینا می‌پردازد. البته ظاهراً آنچه خواجه در شرح اشارات مطرح کرده است، برای وی قانع کننده نیست و آن را اجمال و اختصار توضیحات مفصلی می‌داند که به خاطر تعهد خود در این کتاب، بیش از آن مطرح نشده است.

«ولولانی اشتطرت علی نفسی فی صدر هذه المقالات ان لا تعرض لذكر ما اعتمده فيما اجدته مخالفا لما اعتمده لبینت وجه التفصی من هذه المضائق و غيرها بیانا شافیا لكن الشرط املک و مع ذلك فلا اجد من نفسی رخصة لا اشیر فی هذا الموضوع الی شیء من ذلك اصلا فاشرت الیه اشارة حقیته بلوح الحق منها لمن هو میسر لذلك»

خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیحات، المجلد الثالث، ۳۰۱

۱۶. خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیحات، المجلد الثالث، ۳۰۷-۳۰۲

صدرالمتألهین با شرح تفصیلی و استناد به کلمات شیخ در آثار گوناگون، تمام اشکالات فوق را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی می‌گوید اتحاد فاعل و قابل در ذات باری تعالی موجب ترکیب و یا امکان نمی‌گردد، چرا که ذات واجب از حیث ذات خود، امکان آن لوازم را ندارد، بلکه ذاتاً وجوب و ایجاب دارد، و لذا هیچگونه تکثیری از دو جهت امکان و وجوب، و یا فعل و انفعال در ذات باری تعالی حاصل نمی‌گردد.^{۱۷} وی در مورد اشکال دوم چنین پاسخ می‌دهد که اگر صفات مذکور، از اجزاء کمالیه واجب می‌بود، در آن صورت از دسته صفات حقیقیّه محسوب می‌شد، اما در واقع این صفات رشحات و تنزلات وجود واجب است، و به همین جهت، علو و مجد ذات باری تعالی بدان نیست که این صور بصورت معقوله از آن ذات صادر گردد.^{۱۸} ملاصدرا اشکال چهارم را نیز چنین پاسخ می‌دهد که صدور آن چیزی است که وجودش، عین معقولیت است (نیازی به اینکه صدورش مسبوق به علم دیگر باشد، ندارد) چرا که وجودش نفس تعقل است، و از اینرو نیازمند تعقل و یا صورت پیشین نیست.^{۱۹} لازم به تذکر است که صدرالمتألهین در جواب ایرادات خواجه، به کلمات خود شیخ به خصوص در کتاب التعلیقات نیز استناد جسته است.

دفاع ملاصدرا از ابن سینا در جواب اشکالات خواجه، به معنای پذیرش مطلق نظریه شیخ الرئیس نیست، چنانچه خود اشکالاتی چند بر نظریه ابن سینا وارد کرده است. جدا از اشکالات سه گانه،^{۲۰} مهمترین نقد ملاصدرا بر شیخ الرئیس، عرض دانستن صور معقوله واجب از سوی مشائین است. وی حتی معتقد است اگر تصریحاتی در عرض دانستن صور معقول مرتسمه نبود، شاید می‌توانستیم آن رأی را مشابه قول حق بدانیم. اما بهر حال برای ملاصدرا این نظریه به قدری اهمیت دارد که حتی این ادعاه را که

۱۷. ملاصدرا: اسفار، المجلد السادس، ۲۱۱-۲۱۰، ۱۸. همان منبع، ۲۱۴-۲۱۲

۱۹. همان منبع، ۲۱۹-۲۱۴

۲۰. اشاره به لوازم حق تعالی و اقسام آن، قاعده علیت و استلزام علم به معلول از طریق علم به علت، و قاعده امکان اشرف که از ابداعات حکمت متعالیه ملاصدرا است، ادله سه گانه صدرالمتألهین در رد صور معقوله مورد اعتقاد مشائین به ویژه شیخ الرئیس ابن سینا است. اما در عین حال، وی تصریح می‌کند که عرض دانستن صور معقوله اشکال اساسی این نظریه است. و جالب تر آنکه وی در جای دیگری از کتاب اسفار و در رد نظریه خواجه در باب علم اشراقی، به دفاع از شیخ الرئیس پرداخته، و اشکال حلول و عروض را از آن محجوبین از حق دانسته است.

همان منبع، صص ۲۳۴-۲۲۸

عرض دانستن این صور از مجعولات متأخرین است، بعید نمی‌داند. چه اینکه می‌گوید در بین قدماء فلسفه و قائلین به صور مثل انکسیمانوس، کلامی از عرض و یا عرضی بودن صور وجود نداشته است.^{۲۱}

همین اشکال اصلی ملاصدرا بر صور مرتسمه، بی‌ارتباط به اشکال اول و دوم خواجه بر این نظریه نیست. بی‌تردید یکی از لوازم اشکال اول و دوم خواجه، عرضی بودن صور مرتسمه در ذات باری است، و از این حیث مشابهت روشنی بین نظرات این دو حکیم دیده می‌شود، حتی اگر اقتباسی وجود نداشته باشد.

اما جدا از اشکالات خواجه بر شیخ و جواب ملاصدرا که خود بر دیدگاه وی تأثیرگذار بوده است، نظریه خواجه در باب علم واجب نیز بر دیدگاه منحصر به فرد ملاصدرا در این باره موثر بوده است. مخصوصاً آنکه دیدگاه خواجه درباره علم، مبتنی بر دیدگاه فلاسفه اشراقی به خصوص شیخ شهاب‌الدین سهروردی است، و از این جهت نیز می‌توان به یکی از عناصر سازنده نگرش ملاصدرا توجه نمود.^{۲۲}

برای درک میزان مشابهت و یا تأثیر ملاصدرا از این نوع گرایش‌های اشراقی، ابتدا دیدگاه خواجه و سپس ملاصدرا اشاره می‌شود که در حقیقت، مدعای اصلی و نهائی این دو حکیم درباره علم واجب تعالی را نشان می‌دهد.

خواجه نصیر پس از بیان اشکالات نظریه صور مرتسمه شیخ الرئیس، دیدگاه خود مبتنی بر علم حضوری اشراقی را شرح می‌دهد. وی می‌گوید ذات واجب علت تعقل نفس ذات است، و همانطور که بین ذات و تعقل ذات، انفکاک و تغایری وجود ندارد، بین معلول اول و تعقل واجب آن معلول نیز، تغایری وجود نخواهد داشت، چرا که تعقل واجب، ذات نفس خود را، علت تعقل معلول اول است. و چون دو علت، یعنی ذات و تعقل ذات، واحد است، دو معلول نیز یعنی معلول اول و تعقل معلول اول واحد است. لذا وجود معلول اول نفس تعقل آن معلول است، بدون احتیاج به صور، و تغایر بین آن دو صرفاً اعتباری است، همانطور که بین ذات و تعقل ذات، نیز می‌توان قائل به تغایر

۲۱. همان منبع، صص ۲۲۸-۲۲۷

۲۲. ملاصدرا در کلامی بر این مطلب اعتراف می‌کند، اما آن را به گذشته خود مربوط می‌داند. "اعلم ان صاحب الاشراق اثبت علمه علی قاعدة الاشراق، و كان لی اقتداء به فیها فیما سلف من الزمان، الی ان جاء الحق و ارانی ربی برهانه".

اعتباری بود. از طرف دیگر، چون تمام وجودات و موجودات، معلول حقیقی ذات واجب تعالی می‌باشند، پس جمیع صور موجودات کلی و جزئی به وجودشان نزد واجب تعالی حاضرند، و واجب تعالی همه موجودات را به اعیانشان تعقل می‌کند.^{۲۳}

اگر چه ملاصدرا با بیان تفصیلی هشت اشکال دیدگاه فوق، در صدد رد مدعای علم حضوری اشراقی بوده است،^{۲۴} اما چنانچه در کلام ذیل که جمع بندی صدرالمناهلین از نظریه علم واجب می‌باشد، مشهود است، تأثیر مستقیم آراء فوق بر وی کاملاً مشهود و هویدا است. به دلیل اهمیت این نظریه و بررسی میزان تأثر، کلامی از ملاصدرا عیناً نقل می‌شود:

”الواجب تعالی هو المبدأ الفیاض لجمیع الحقائق و المیهات. فیجب ان یکون ذاته تعالی مع بساطته و احدیته کل الاشیاء و نحن قد اقمنا البرهان فی مباحث العقل و المعقول علی ان بسیط الحقیقی من الوجود یجب ان یکون کل الاشیاء. و ان اردت الاطلاع علی ذات البرهان فارجع الی هناک فاذن لما کان وجوده تعالی وجود کل الاشیاء فمن عقل ذلک الوجود عقل جمیع الاشیاء و ذلک الوجود هو بعینه عقل لذاته و عاقل فواجب الوجود عاقل لذاته بذاته، فعقله لذاته عقل لجمیع ماسواه، و عقله لذاته مقدم علی وجود جمیع ماسواه فعقله بجمیع ماسواه سابق علی جمیع ماسواه فثبت ان علمه تعالی بجمیع الاشیاء حاصل فی مرتبة ذاته بذاته قبل وجود ماعداه، سواء کانت صوراً عقلیة قائمة بذاته او فارقه منفصلة عنها، فهذا هو العلم الکیمالی التفصیلی بوجه و الاجمالی بوجه.“^{۲۵}

(واجب تعالی مبدأ فیاض تمامی حقایق و ماهیات است. لذا ذات متعال با تمام بساطت و احدیت، باید کل اشیاء باشد.^{۲۶} و ما در مباحث

۲۳. همان منبع، ص ۲۶۱

۲۴. خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیحات، المجلد الثالث، ص ۳۰۶

۲۵. ملاصدرا: اسفار، المجلد السادس، صص ۲۷۰-۲۶۹ و هم چنین ملاصدرا: الشواهد الربوبیه، ص ۲۸

۲۶. ابن مطلب اشاره دارد به قاعده فلسفی ”بسیط الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشی منها“ که ملاصدرا به تفصیل درباره آن به بحث و تحقیق پرداخته است. آنچه در اینجا در خصوص علم واجب تعالی گفته است، مبتنی بر

عقل و معقول استدلال نمودیم که بسیط حقیقی واجب است که کل اشیاء باشد. و اگر می‌خواهی، بر آن آگاهی یابی بدان مبحث مراجعه کن. بنابراین از آنجا که وجود متعال وجود کل اشیاء است، پس هر موجودی که آن وجود را تعقل کند، تمام موجودات را تعقل نموده است. و آن وجود بعینه عقل برای ذات خود و عاقل ذات خود می‌باشد. لذا واجب الوجود بذاته عاقل ذات خود می‌باشد. پس تعقل (علم) ذات خود، تعقل تمام موجودات دیگر است، و تعقل ذات خود واجب، مقدم است بر وجود موجودات دیگر، و لذا تعقل موجودات دیگر مقدم است بر موجودات دیگر. پس ثابت شد که علم واجب تعالی به همه اشیاء در مرتبه ذات و بذاته تقرر دارد، قبل از هر موجود دیگری، چه این موجودات صور عقلیه قائم به ذات واجب باشد و چه خارج از ذات و صور منفصله باشد، و این همان علم کمالی تفصیلی به وجهی و علم اجمالی به وجه دیگر است.)

از مقایسه آنچه ملاصدرا گفته و در آثار دیگر خود به انحاء مختلف بدان اشاره کرده است،^{۲۷} تأثر مشهود نظریه علم اجمالی و تفصیلی از نظریه علم اشراقی شیخ اشراق و خواجه نصیر دیده می‌شود. چنانچه حتی شاید بتوان گفت نظریه علم اجمالی و تفصیلی ملاصدرا، افزودن عناصری مبتنی بر اصل اتحاد عاقل و معقول، و تکمیل دیدگاه اشراقیون و تابعین آنها، مخصوصاً خواجه نصیر می‌باشد.^{۲۸}

قاعده "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد"

قاعده فلسفی صدور واحد از واحد که در آثار ملاصدرا، با شرح و تفصیل کافی به

→

آن قاعده می‌باشد.

ملاصدرا: الشواهد الربوبية، ص ۵۰

۲۷. مراجعه شود به ملاصدرا: اسفار، المجلد السادس، صص ۶۰-۵۰ و هم چنین ملاصدرا: الشواهد الربوبية، صص ۹۰-۸۰

۲۸. مسأله علم واجب و نوع نگرش درباره آن، دارای لوازم و تبعات خاص فلسفی است، که خود جای تأمل فراوان دارد. برای مثال یکی از مباحث مطرح در الهیات بالمعنی الاخص، و در مسأله صفات واجب تعالی، عینیت علم و اراده (و بطور عام عینیت صفات) است که ملاصدرا در این بحث، استدلال خواجه طوسی را کاملاً می‌پذیرد و آن را برهانی متقن می‌داند. و این در حالی است که در مبنای علم واجب، اختلافاتی بین آن دو حکیم وجود دارد.

ملاصدرا: اسفار، المجلد السادس، ص ۳۳۱

چشم می خورد، از ابتکارات این حکیم الهی نیست، چنانچه تأکید بر این قاعده و برخی دلایل اقامه شده بر اثبات آن در آثار متکلمین و فلاسفه قبل از وی از قبیل ابوعلی سینا، خواجه طوسی، علامه حلّی و دیگران نیز وجود داشته است.

البته شایان ذکر است که بیان ملاصدرا در این خصوص با برخی قواعد دیگر وی از قبیل اصل "بسیط الحقیقة کل الاشیاء" همسو و هم جهت است، بنحوی که تبیین قاعده "الواحد" از نگاه ملاصدرا، بدون توجه به برخی مبانی فلسفی وی از قبیل قاعده "بسیط الحقیقة"، و یا قاعده "امکان اشرف"، و یا نوع تلقی وی از اصالت و تشکیک وجود، ممکن نیست.^{۲۹} لذا بین آنچه صدرالمتألهین از این اصل در نظر دارد، و آنچه دیگران از آن معنا کرده اند، تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

اگر چه خواجه طوسی این اصل را بیان کرده و بر آن استدلال آورده است، اما درحقیقت به تبعیت از حکمای مشایی، این قاعده را قریب به بداهت و آن را بی نیاز از دلایل مختلف دانسته است. وی حتی علت آنکه این سینا از این قاعده با عنوان "تنبیه" یاد کرده است را معلول وضوح و بداهت آن می داند.^{۳۰}

خواجه در تجرید الاعتقاد، با بیاناتی موجز به این اصل چنین اشاره کرده است:

«و مع وحدته (مؤثر) يتحد المعلول، ثم تعرض الكثرة باعتبار كثرة

الاضافات و هذا الحكم ينعكس على نفسه»^{۳۱}

(با وحدت مؤثر معلول نیز واحد می گردد و سپس کثراتی به اعتبار

کثرت اضافات بر آن عارض می شود و این حکم عیناً منعکس می گردد)

وی در کتاب شرح اشارات و تلخیص المحصل، با تفصیل بیشتری به این مسأله

پرداخته، و پاره‌ای اشکالات را نیز جواب داده است. مطالب مطرح شده در این دو کتاب

۲۹. ملاصدرا: اسفار، المجلد السابع، ص ۲۱۵

۳۰. "و كان هذا الحكم قریب من الوضوح و لذلك وسم الفصل بالتنبيه. و انما كثرت مدافعة الناس اياه لاغفالهم عن معنى الوحدة الحقیقة"

خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیها، المجلد الثالث، ص ۱۲۲

۳۱. علامه حلّی در شرح بیان مذکور به تفکیکی متوسل شده است که در آن، بین فاعل مختار و فاعل موجب تفاوت قائل شده است. هم چنین باید توجه داشت که قاعده فوق مربوط به صدور واحد از واحد است و نه خلق. چوکه حکماء معتقدند "اول ما خلق الله العقل" و اما صادر اول از حق وجود منبسط است که در تمام ممکنات، از جمله عقل اول سربان وجودی دارد.

علامه حلّی: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۱۱۶

تأثیر زیادی بر ملاصدرا داشته، و عمده جوابهای ملاصدرا به اشکالات این قاعده، ریشه در برخی از نظریات خواجه در این دو کتاب دارد.

خواجه پس از بیان استدلال اصل این قاعده که در بین حکمای مختلف، مشترک و واحد دیده می‌شود،^{۳۲} اشکال معروف سلوب و اضافات را که در نقض این قاعده آمده، مورد بررسی قرار می‌دهد. اگر چه به نظر می‌رسد مبنای ملاصدرا در جواب اشکال فوق متفاوت است، و از این حیث کلام خواجه را نمی‌پذیرد، اما استدلالهای چندگانه وی در اثبات اصل مذکور، تقریرات مختلف همان برهانی است که در آثار شیخ الرئیس وجود دارد، و توسط خواجه بسط و شرح یافته است.^{۳۳}

اما ایراد اصلی مستشکلین به این قاعده، به مسأله سلوب و اضافات و صفات متکثر برمی‌گردد که بر آن اساس، همانطور که صدور کثیر از واحد، موجب ترکیب ذات واجب می‌گردد، سلبها و اضافات و صفات متکثر نیز محتاج حیثیتهای مختلف است، و از این رو لازم می‌آید ذات واجب تعالی مرکب از اجزائی باشد که به حیثیت هر کدام، سلب، اضافه، و یا اتصاف به صفتی جایز باشد. و از آنجا که ذات واجب تعالی واحد و بسیط محض است، بنابراین بر ذات واجب فقط یک سلب و یا یک اتصاف و یا یک اضافه امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، همان برهانی که در اثبات امتناع صدور کثیر از واحد بکار رفته است، در امتناع سلب امور متکثر از واجب، و یا اتصاف امور متکثر به واجب، و یا اضافات متکثر، مورد استفاده قرار گرفته است.^{۳۴}

خواجه در جواب این اشکال به تفاوت امر صدور و موارد مطرح شده در اشکال، یعنی اتصاف و سلب و اضافه می‌پردازد. وی می‌گوید هر سلبی، مستلزم مسلوب (آن

۳۲. اشاره است به برهان معروف ذیل:

"مفهوم ان علة ما بحیث یجب عنها - ۱ - غیر مفهوم ان علة ما بحیث یجب عنها - ب - و اذا كان الواحد یجب عنه شیئان فمن حیثین مختلفتی المفهوم مختلفتی الحقیقة..."

خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیها، المجلد الثالث، صص ۱۲۲-۱۲۳

۳۳. اشاره است به استدلال ملاصدرا بر اثبات این قاعده. ملاصدرا در تأیید برهان مشهور قاعده الواحد چنین می‌گوید:

"البرهان المذكور فی غایة الاحکام و المتانة و لا یمكن القدح فی مواده و مقدماته لانها فضايا ضرورية و مواد برهانیة لیست خطاییة و لا جدلیة و لا شعریة و لا مغالطیة، و صورتها صورة منتجة..."

مراجعه شود به ملاصدرا: اسفار، المجلد السابع، ص ۲۲۹

۳۴. خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیها، المجلد الثالث، ص ۱۲۵

امری که سلب می‌شود)، و مسلوب عنه (موضوعی که مسلوب از آن سلب می‌شود) مشخص است. بدین معنا که وجود مسلوب در امر سلب، و وجود صفت و موصوف در اتصاف، لازم و ضروری است، چنانچه در قابلیت نیز وجود قابل و مقبول ضروری است. از طرف دیگر، چون مسلوبها و صفات متکثرند، و وجود آنها قبل از سلب لازم است، پس بنابراین سلبها و یا اتصافها و یا اضافات متکثر، منتسب به امر واحد محض نشده است، و این کثرات از تکثرات قبلی حاصل شده است، و منعی در خصوص صدور اشیاء کثیر از اشیاء کثیر وجود ندارد.^{۳۵}

خواجه اضافه می‌کند نباید گمان شود که عین چنین ادعایی در مورد صدور نیز قابل طرح است. یعنی گفته شود که صدور نیز متفرع بر تقدم مصدر و امر صادر است، چرا که مراد از صدور، حیثیت علی علت است که از آن، معلول صادر می‌شود، و نه معنای اضافی آن که عارض بر علت و معلول و رابطه بین آن دو می‌باشد.^{۳۶}

صدرالمتألهین پس از استناد به کلمات خواجه و تأیید آن در جواب تشکیکات فخر رازی، به اختلاف خود و خواجه در جواب شبهه سلب و اضافات اشاره می‌کند.

ملاصدرا برخلاف خواجه ادعاء می‌کند هر سلبی متوقف بر ثبوت مسلوب نیست، چرا که واجب تعالی در هر مرتبه‌ای که فرض شود، حتی مرتبه قبل از خلق، متصف به سلب تمام مسلوبها است، هر چند در آن مرتبه مسلوبی وجود نداشته باشد. وی در ادامه، سلب امور متکثر از واجب تعالی را سلب سلب و نفی اعدام و نقائص می‌داند، و آن را جز نفس وجود واجب احدی تامّ نمی‌داند.^{۳۷}

اگر چه صدرالمتألهین سعی کرده است با اشاره به مسأله سلب سلب در واجب تعالی، جواب خواجه را نقض کند، اما وی در واقع از دو جهت تحت تأثیر خواجه بوده است. اول آنکه چنانچه علامه طباطبائی نیز اشاره کرده است، جواب ملاصدرا نقض

۳۵. همان منبع، ص ۱۲۶

۳۶. خواجه نصیرالدین طوسی: شرح الاشارات و التنبیها، المجلد الثانی، ص ۱۲۷
ملاصدرا ایراد میرداماد بر خواجه را نیز وارد نمی‌داند. میرداماد معتقد بود که ذات واجب تعالی غیر از حیثیت صدوری معلول اول است. و این حیثیت صدوری غیر از معنای اضافی صدور است که پس از ارتباط تضایفی مصدر و صادر حاصل می‌شود.

مراجعة شود به ملاصدرا: اسفار، المجلد السابع، صص ۲۲۸-۲۲۱

۳۷. ملاصدرا: اسفار، المجلد السابع، ص ۲۱۴

قاعده خواجه طوسی نیست. چراکه تأکید خواجه بر آن بوده است که هر سلبی، مسلوب می‌خواهد، در حالیکه ملاصدرا سلب صفات از واجب را اساساً سلب نمی‌داند، و آن را به وجود تامّ کمالی واجب برمی‌گرداند. به عبارت دیگر، جواب ملاصدرا نه تنها نقض قاعده سلوب نیست که متمّم آن نیز می‌باشد.^{۳۸} و ثانیاً ملاصدرا در مسأله سلب سلوب، از مبنایی در بحث از صفات واجب تعالی استفاده کرده است که مورد توجه خواجه نیز بوده است، تا جائیکه ملاصدرا در عینیت صفات، آرای خواجه را پذیرفته، و آن را مورد تأکید قرار داده است.^{۳۹} ملاصدرا در حل ابهام فوق درباره صفات و اضافات، مبنای متفاوتی از آنچه درباره سلب گفته است، اتخاذ می‌کند، در حالیکه از دیدگاه خواجه حل مسأله سلوب و اضافات و صفات متکثر از مبنای واحد و مشترکی استفاده کرده است.

نتیجه‌گیری:

از آنچه در این مقاله به اختصار درباره تأثر علمی ملاصدرا از خواجه نصیرالدین طوسی و با تأکید بر دو مسأله علم واجب تعالی و قاعده الواحد گفته شد، مطالب ذیل به عنوان نتیجه‌گیری قابل تلخیص است.

۱- تأثر حکیم صدرالمتألهین ملاصدرا در شیرازی از خواجه نصیرالدین طوسی از چند جهت شایان توجه است. اول از طریق حکمت مشایی ابن‌سینا که بی‌تردید نقش خواجه در احیاء این مکتب فکری، اثرگذاری شگرف خواجه بر ملاصدرا را نشان می‌دهد. و ثانیاً تأثیر مستقیم آراء و نظریات خواجه بر ملاصدرا است که این امر در مسائل کلامی، از وضوح بیشتری برخوردار است. هم‌چنین بخش مهمی از تأثیر ابوعلی سینا بر ملاصدرا را باید در آثار خواجه، به ویژه تألیفاتی که در شرح نظرات مکتب مشاء آمده است، مورد توجه قرار داد.

۲- اگر چه نظریه ملاصدرا در باره علم واجب تعالی با دیدگاه خواجه تفاوت‌های فراوان دارد، اما بی‌تردید نظرات خواجه از چند جهت بر ملاصدرا موثر بوده است. اول آنکه دیدگاه این دو حکیم درباره علم و معرفت در بسیاری موارد مشابه یکدیگر است. دوم آنکه ملاصدرا از طریق پاسخ به اشکالات و ایرادات خواجه بر نظریه صور ابوعلی سینا، تحت تأثیر خواجه بوده است. حتی شاید بتوان گفت ایراد اصلی ملاصدرا بر نظریه صور

مرتسمه ابوعلی سینا، تقریر کاملی از اشکال خواجه بر آن دیدگاه است. سوم آنکه نظریه صفات واجب تعالی و عینیت صفات که ملاصدرا در آن بحث، دیدگاه خواجه را کامل دانسته، باید مورد توجه قرار گیرد. هم چنین نظریه علم اشراقی سهرودی و خواجه، یکی از عناصر سازنده دیدگاه ملاصدرا موسوم به علم اجمالی در عین کشف تفصیلی می باشد.

۳- براهین اقامه شده در اثبات قاعده الواحد در بین متکلمان و فلاسفه، واحد و مشترک دیده می شود، به نحوی که ادله چندگانه ملاصدرا در اثبات این قاعده مبتنی بر استدلال اصلی آن است که در کلمات خواجه دیده می شود. اما در جواب اشکالات مطرح بر این اصل، اختلافاتی بین این دو حکیم دیده می شود، مخصوصاً در مسأله سلوب و احتیاج یا عدم احتیاج سلب به سلوب.

در این بحث نیز به نظر می رسد اگر چه ملاصدرا در صدد نقض استدلال خواجه بوده است، اما جواب ملاصدرا در مسأله سلوب، نقض قاعده اصلی خواجه یعنی احتیاج سلب به سلوب، نیست. چرا که سلب و سلوب در واجب، به سلب سلب و سلب اعدام تحویل می شود و این امری است که مورد تأکید خواجه نیز بوده است، و ملاصدرا در این خصوص به پذیرش مطلق نظریه خواجه رأی داده است.